

تحلیلی راهبردی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (با تأکید بر نگاه به شرق و سازمان همکاری شانگهای)

دکتر کیهان بزرگر* / دکتر علی آدمی*

چکیده

نوشتار حاضر با مضمون راهبرد نگاه به شرق و سازمان همکاری شانگهای در سیاست خارجی و جایگاه آن در تأمین امنیت و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، در پی آن است تا امکان دستیابی به منافع سیاسی و امنیتی را بواسطه همکاری با حوزه شرقی آسیایی بررسی نماید. در این مقاله شرق حوزه تمدنی و هویتی ای است که با فاصله از تقسیم‌بندی‌های ایدئولوژیک و با تأکید بر منافع امنیتی و ملی کشورها، فرصت‌های جدیدی فراروی جمهوری اسلامی می‌گذارد. نویسندگان مقاله بر این اعتقادند که منطقه‌گرایی با رویکردی شرق نیاز ضروری کشور در عصر حاضر می‌باشد چراکه وجود قرابت‌های فراوان هویتی و فرهنگی و مکمل بودن اقتصاد این کشورها در تعامل با ایران بخصوص اقتصاد و امنیت انرژی، امکان تأمین بخشی از نیازهای مهم اقتصادی کشور را سبب می‌شود و همگرایی در عرصه سیاست فعلی، در دراز مدت تأمین‌کننده نیازها و ضرورت‌های استراتژیک و امنیتی خواهد بود.

کلید واژه‌ها

نگاه به شرق و غرب، سازمان همکاری شانگهای، امنیت، منافع ملی، منطقه‌گرایی.

* عضو هیات علمی و استادیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
** دانش‌آموخته مقطع دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.

مقدمه

با مفروض انگاشتن این مساله که در جهان جهانی شده امروز برای دستیابی به اهداف و منافع ملی و برقراری امنیت، ائتلاف با دیگران در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی اجتناب‌ناپذیر است و هزینه بازیگر منزوی به خاطر دوری جستن از ائتلاف‌های منطقه‌ای هر روز گزاف‌تر می‌شود، یک دولت باید ببیند که ائتلاف با کدام گروه از کشورها برای او سودمندی بیشتری دارد و با هویت ملی‌اش سازگارتر است. انتخاب منطقه مناسب ائتلاف، مستلزم بررسی‌های موشکافانه و دقیق می‌باشد. زیرا سیاست همکاری و ائتلاف در زمره سیاست‌های راهبردی است که به شکل بلند مدت اتخاذ می‌گردد و تأثیرات وسیعی بر سرنوشت کشور دارد. بدون شکل این انتخاب برای کشوری همچون جمهوری اسلامی ایران با توجه به هویت چندگانه و برخی اهداف منحصر به فردش، دشوارتر و پیچیده‌تر از یک بازیگر معمولی خواهد بود.

لذا سؤال اصلی در این است که با توجه به ظرفیت و ماهیت جمهوری اسلامی ایران، چه نوع از ائتلاف و ترکیب فراملی و با کدام منطق فکری و جغرافیایی در چارچوب مصلحت و منافع ملی کشور قرار دارد؟ آیا می‌تواند تأمین‌کننده امنیت ملی باشد؟ در مقام پاسخگویی، دو گزینه فراروی ایران برای همکاری و ائتلاف- راهبرد نگاه به غرب (اروپا و آمریکا) و نگاه به شرق (چین، روسیه، سازمان همکاری شانگهای و ...) - را طرح نموده و فرصت‌ها و چالش‌های هر یک را بررسی می‌نماییم.

گفتار اول: راهبرد نگاه به غرب (اروپا و ایالات متحده آمریکا)

مقصود از غرب، خشکی‌های دو سوی اقیانوس آتلانتیک یعنی قاره اروپا و آمریکای شمالی می‌باشد. اگر محیط بین‌الملل را از نظرگاه تئوری نظام جهانی ایمانوئل والرشتاین^۱ به صورت مرکز، پیرامون و شبه پیرامون ببینیم، بی‌شک آمریکا و کشورهای صنعتی اروپا همچون انگلستان، فرانسه و آلمان در مرکز نظام جای می‌گیرند. این مرکز، محل استقرار اقتصادهای توسعه یافته و پرتوان سرمایه‌داری و دموکراسی‌های لیبرال است. بخش اعظم ثروت جهان به آنجا سرازیر می‌شود، حجم کثیری از مواد خام و منابع طبیعی زمین در آنجا مصرف می‌گردد. با

۱- Immanuel Maurice Wallerstein

اتکا به چنین توان فوق‌العاده‌ای، دولت‌های غربی عملاً جریان‌های بین‌المللی را مدیریت می‌کنند و از مجاری گوناگون نظیر شورای امنیت، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، ناتو و نیز شرکت‌های چند ملیتی بر رفتار دیگر بازیگران تأثیر می‌گذارند.

لذا وجود یا فقدان رابطه‌ای منطقی میان یک بازیگر و غرب در تعیین چگونگی وضعیت بین‌المللی نقش بسزایی دارد. کشور ایران تاکنون از برقراری این رابطه منطقی با جهان غرب ناتوان بوده و همواره راه افراط را پیموده است. زمانی افراط در نزدیکی و وابستگی (پیش از انقلاب اسلامی) و زمانی افراط در قهر و جدایی (پس از انقلاب اسلامی). هم‌اکنون نیز عدم وجود یک ارتباط قاعده‌مند، دشواری‌های فراوانی را برای کشور می‌آفرینند و سیاست خارجی را در مسیر نیل به منافع و اهداف ملی با موانع جدی مواجه می‌سازد، به طوریکه بخش اعظم اصطکاک‌ها و معضلات منطقه‌ای ایران و بسیاری از مشکلات ما با همسایگانمان از قاعده‌مند نمودن روابط با غرب ریشه می‌گیرد. زیرا منبع اصلی قدرت در سطح جهانی از آن غرب می‌باشد (سریع القلم، ۱۳۷۹: ۳۳). به منظور حصول نتیجه بهتر، مناسب است ابتدا رابطه ایران با اروپا و ایالات متحده را به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم و آن‌گاه ارزیابی و برآوردی کلی از شرایط حال و آینده ارائه کنیم.

الف) روابط ایران و اروپا (اتحادیه اروپا)

جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپایی به علت قرار گرفتن در دو حوزه ارزشی، فرهنگی و تمدنی متفاوت، فاقد مبانی یک رابطه استراتژیک و راهبردی هستند. لکن جایگاه اتحادیه در نظام بین‌المللی و همچنین نقش و جایگاه منطقه‌ای و راهبردی جمهوری اسلامی ایران ضرورت‌های متقابلی را برای برقراری یک رابطه تقویت شده به وجود می‌آورد. اتحادیه اروپا بخش مهمی از مجموعه ارزشی جهان غرب محسوب می‌شود که علی‌رغم پاره‌ای رقابت‌های تجاری و تاکتیک‌های متفاوت سیاسی، در اصول و اهداف با آمریکا اشتراک نظر دارد و دو سوی آتلانتیک به عنوان متحدین استراتژیک در بسیاری از موضوعات بین‌المللی، از مواضع و منافع مشترک برخوردار هستند. در عین حال اروپا بعضاً تفوق آمریکا را بر خود ولو به اکراه پذیرفته است (خالوزاده، ۱۳۸۲: ۳۴).

با در نظر گرفتن نقش کلیدی اتحادیه اروپا در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی جهانی و نیز با توجه به موقعیت ژئواستراتژیک جمهوری اسلامی ایران در منطقه حساس خاورمیانه مضاف بر بهره‌مندی آن از منابع غنی نفت و گاز، تدوین برنامه و طراحی سازوکار مشخصی جهت تعمیق مناسبات فی‌مابین هرچه بیشتر احساس می‌شود - خصوصاً که در حال حاضر اتحادیه هیچ‌گونه روابط قراردادی و نهادینه‌ای با ایران ندارد- در این راستا شناخت و تلقی صحیح دو طرف از نوع رفتار یکدیگر به منظور فهم چگونگی تنظیم روابط بسیار مؤثر خواهد بود.

در پاسخ به این پرسش که روابط نهادینه با اروپا چه نفعی به حال جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت باید بگوییم حد اعلای آن چیزی که سیاست‌سازان کشور از یک شریک مؤتلف انتظار دارند، آشکارا در قالب اتحادیه اروپایی جلوه‌گر می‌باشد. اتحادیه یک مجموعه ذو ابعاد سیاسی- امنیتی و اقتصادی- تجاری با سابقه است که در میان نمونه‌های هم‌سنخ خود، حرفه‌ای‌ترین و مجرب‌ترین به شمار می‌آید؛ لقب بزرگ‌ترین قطب تجاری جهان را یدک می‌کشد و از حیث شاخص‌های اقتصادی در جایگاه رفیعی قرار دارد. همچنین با اتکا بر اعضای توانمند و توسعه یافته خود و نیز در نتیجه اجرای موفقیت‌آمیز سیاست‌های همگرایانه و وحدت‌آفرین خصوصاً طی سالهای اخیر به بلوک سیاسی، اقتصادی، تجاری، مالی، علمی و صنعتی عظیمی مبدل گشته که طیف وسیعی از جریان‌ات بین‌المللی را خط‌دهی نموده و از پتانسیل قوی جهت رایزنی در مجامع اثرگذار جهانی برخوردار است.

کشورهای عضو اتحادیه اروپایی در بین کشورهای ثروتمند، صنعتی و پیشرفته جهان قرار دارند. فرانسه، انگلستان، آلمان و ایتالیا عضو گروه ۸ بوده و فرانسه و انگلستان از اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد هستند. کشورهای اتحادیه اروپا در سازمان‌های اقتصادی- پولی بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، حضوری چشمگیر داشته و لذا از توان اعطای اعتبارات مالی بالایی برخوردار می‌باشند. انتقال تکنولوژی با توجه به توان صنعتی اتحادیه اروپا و سرمایه‌گذاری کشورهای اتحادیه اروپا با توجه به مشارکت مالی و اعتباری آنها در برنامه‌های عمرانی و بازسازی جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت بسیاری است. از سوی دیگر سیاست اتحادیه در خصوص گفتگو با ایران و مخالفت آن با سیاست‌های انزوا، تحریم اقتصادی و مهار دو جانبه که از سوی آمریکا اعمال می‌گردد موضوع قابل توجهی به شمار می‌آید (همان، ۴۵-۴۴). در یک

نگاه کلی می‌توان عمده‌ترین فرصت‌ها و انگیزه‌های جمهوری اسلامی ایران از رهگذر ائتلاف با اتحادیه اروپا به ویژه با صبغه اقتصادی- تجاری را در موارد زیر منعکس دید: ورود به سازمان تجارت جهانی^۱، جبران خلأ ناشی از عدم روابط سیاسی با ایالات متحده، افزایش روند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، توسل به اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر اصلی جهانی و نهایتاً کاهش آسیب‌پذیری‌های امنیتی را می‌توان نام برد.

مورد اخیر اهمیت خاصی در ذهن گردانندگان سیاست خارجی ما دارد زیرا اصولاً جمهوری اسلامی ایران اقتصاد را دستمایه‌ای برای تأمین امنیت ملی خود در برابر تهدیدات ایالات متحده پنداشته و امیدوار است که به واسطه جذب حجم بالای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از سوی شرکت‌های اروپایی بتواند با ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی، میزان حساسیت اتحادیه را در قبال خود افزایش دهد تا از این طریق خطر بزرگ دشمن خارجی‌اش- ایالات متحده - را لاقط اندکی کمرنگ‌تر سازد (فلاحی، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۱۲). از دیگر ابعاد فرصت همکاری و ائتلاف با اتحادیه اروپایی می‌توان به دستیابی به تکنولوژی و فناوری سرمایه، بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و توانایی‌های تکنولوژیک اتحادیه، تحقق افزایش صادرات نفتی و غیر نفتی و غیره اشاره کرد (خالوزاده، ۱۳۸۳: ۲۸۷).

۱- چالش‌های فراروی ائتلاف ایران و اتحادیه اروپا

در اینجا به واکاوی عللی پرداخته می‌شود که بر سر راه همکاری قاعده‌مند و مستمر جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه اروپایی موانع صعب‌العبوری قرار می‌دهند. ممکن است بتوان علل فراوانی را مستقیم یا غیر مستقیم منشأ اثر دانست، لکن نویسنده بر روی دو مورد اصلی که احساس می‌شود تأثیر بسزایی دارند انگشت تأکید می‌نهد و هر یک را جداگانه به بحث می‌گذارد.

۱-۱- تعارضات هویتی

یکی از چالش‌های عمده‌ای که همواره راه را بر شکل‌گیری ائتلاف مابین جمهوری اسلامی ایران و اروپا سد می‌کند، وجود برخی تعارضات و ناهمخوانی‌های عمیق میان هویت، ارزش‌ها،

۱- WTO

اصول و جهان‌بینی دولت - ملت ما به عنوان یک بازیگر اسلام‌گرای کاملاً ایدئولوژیک با ایستارهای هویتی مجموعه دنیای غرب-اروپا و آمریکا است. این تعارضات هویتی که از اوان پیروزی انقلاب هویدا گردید، ایران و غرب را در دو مسیر مخالف اتوبان قرار داده و تحقق یک همسویی و هم‌نوایی کامل را به میزان زیادی ناممکن می‌سازد. انقلاب اسلامی در ایران باعث شد تا سیاست دین‌مدارانه جایگزین سیاست دنیامدارانه دوران پهلوی گردد. این امر زمانی اتفاق افتاد که جهان غرب در اوج گرایش به سیاست دنیامدار مبنی بر رد این ارزش‌ها نضج می‌گرفت. سیاست‌های نه شرقی، نه غربی ایران و حمایت از مستضعفین و مسلمین دنیا و شعارهایی نظیر صدور انقلاب اسلامی در برابر سیاست‌هایی لیبرالیستی جهان غرب، از جمله شاخصه‌های اختلاف هویتی دو طرف به شمار می‌رفت که شکاف را در روابط فیما بین افزایش می‌داد و این در حالی بود که اشتراکات هویتی اروپای غربی و ایالات متحده باعث همسویی رفتار آنها در قبال ایران علی‌الخصوص در دهه اول پس از انقلاب اسلامی می‌شد (اسکندریان، ۱۳۸۳: ۱۹۳). این امر موجب شده است تا جهان غرب در مورد لزوم تغییر رفتار جمهوری اسلامی ایران یک صدا گردد که نمود آن را آشکارا می‌توان در موضوعاتی از جمله اتخاذ سیاست واحد جهت برخورد با وقایعی چون ظهور انقلاب اسلامی، ماجرای گروگانگیری، جنگ تحمیلی، اعلام حکم امام خمینی (ره) پیرامون وجوب قتل سلمان رشدی، روند صلح خاورمیانه و فعالیت‌های هسته‌ای ایران متجلی دید (همان، ۱۹۰-۱۸۹ و ۱۹۴-۱۹۳).

۲-۱- ناتوانی در برابر ایالات متحده

تا پیش از حملات یازدهم سپتامبر اروپا تلاش می‌کرد مانع از استقرار جهان تک‌قطبی گردد که تقریباً اوج این تلاش‌ها در اواسط دهه ۱۹۹۰ در بالکان صورت پذیرفت. اما تحولات و تجربه‌های بالکان نشان داد که اروپایی‌ها قادر نیستند به اتکای توان بازمانده از دوران نظام دو قطبی، نقش رو در روی آمریکا را ایفا کنند. زیرا اروپایی‌ها واقف شدند که از امکان رودرروی با ایالات متحده و جلوگیری از اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های طراحی شده به وسیله واشنگتن برخوردار نمی‌باشند... در نتیجه طبیعتاً باید بپذیریم فارغ از آن چیزی که ما از اروپا و تنظیم روابطش با آمریکا ترسیم می‌کنیم، اروپا نه تنها قصد تقابل با ایالات متحده را ندارد بلکه توان

آن را نیز دارا نیست (کولایی، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۱). اتحادیه اروپا وابستگی امنیتی شدیدی به آمریکا دارد زیرا از قابلیت کافی برای انتقال نیرو به مناطق بحرانی جهان، نظام جهانی اطلاعاتی، فضایی و شبکه گسترده پایگاه‌های نظامی برخوردار نیست. اتحادیه حتی از حل و فصل بحران‌های داخلی خود نظیر بحران کوزوو نیز عاجز است در حالی که آمریکا با داشتن تمامی امکانات می‌تواند به مقابله با هر نوع تهدید امنیتی و در هر گوشه‌ای از جهان برخیزد (جعفری‌ولدانی، ۱۳۸۲: ۷۰). برابند نکات فوق، پذیرش رهبری ایالات متحده از سوی اروپا را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

ب) روابط ایران و ایالات متحده آمریکا

مساله قطع روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا یکی از آن مسائل بغرنج و بسیار پیچیده سیاست بین‌الملل است. سه دهه تمام، قهر و بدخوانی و خصومت مداوم، کارنامه روابط ایران و آمریکا را سیاه کرده و هیچ روزنه امیدی برای تصور یک آینده روشن توأم با همکاری باقی نمی‌گذارد. اما برآستی عوامل اصلی موجد اختلاف کدامند و خصومت‌های بی‌پایان دو کشور از کجا ریشه می‌گیرد؟ این مساله را از زاویه نگاه ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران به بحث می‌گذاریم تا در نهایت بتوانیم نتیجه بگیریم که آیا امکان برقراری ائتلاف میان طرفین حتی در میان مدت یا بلند مدت وجود دارد یا خیر؟

۱- نگاه متقابل ایران و آمریکا

امام خمینی (ره) توانست به گونه معجزه آسایی این پتانسیل‌ها را به فعالیت رسانده و انرژی بسیار عظیمی ایجاد کند. انقلاب امام از طریق محور قرار دادن اسلام سیاسی پویا، احیای مفاهیمی مانند شهادت، جهاد، ظلم‌ستیزی، عدالت‌طلبی و نفی سلطه کافران، استخدام مؤلفه‌های ناشناخته و غیر سخت‌افزاری قدرت و نیز ارائه تقسیم‌بندی جهانی جدیدی با عنوان مستضعفین - مستکبرین در مقابل تقسیم‌بندی مرکز- پیرامون، در حقیقت یک سونامی سهمگین ایدئولوژیک به راه انداخت که به مرزهای جغرافیایی ایران محدود نماند و سواحل شرق و غرب عالم را در نوردید. پیام انقلاب ایران روح تازه‌ای در کالبد جنبش‌های آزادی‌بخش

خصوصاً در میان کشورهای اسلامی برای رویارویی با امپریالیزم ناظم سلطه دمید و همگی را به جوش و خروش واداشت.

با این حساب، مهار روند شکوفایی انقلاب از طریق قطع ریشه جمهوری اسلامی ایران جزو ملزومات تحقق سیطره جهانی ایالات متحده محسوب می‌شود. دولتمردان کاخ سفید با اشراف بر دامنه وسیع تهدیداتی که بقای پدیده انقلاب و صدور آن می‌توانست برای منافع لیبرال - سرمایه‌داری غرب بیافریند، از تمام ظرفیت خود جهت ساقط نمودن نظام انقلابی ایران بهره جستند اما نه تنها توفیقی حاصل نکردند بلکه لطمات بی‌سابقه‌ای را نیز متحمل شدند. سرنگونی بهترین و فرمانبردارترین متحده خاورمیانه آمریکا، اشغال سفارت این کشور و گروگانگیری دیپلمات‌ها و کارکنان سفارت به مدت ۴۴۴ روز و متعاقب آن شکست خفت‌بار عملیات رهایی‌گروگان‌ها در طیس که طومار دولت کارتر را در هم پیچید، رسوایی بزرگ «ایران- کنترا»^۱ با فاش شدن سفر مخفیانه «رابرت مک فارلین» به ایران در دوره ریاست جمهوری ریگان (محمدی، ۱۳۷۳: ۱۵۶-۱۴۷)، ناکامی طرح‌های مختلف کودتا و براندازی، ثمربخش نبودن حمایت بی‌دریغ و همه جانبه از رژیم صدام حسین در خلال هشت سال جنگ تحمیلی، کارگر نیفتادن تحریم‌های گسترده اقتصادی و بلوکه کردن دارایی‌های ایران، عدم موفقیت سرمایه‌گذاری‌های کلان برای انجام اقدامات خرابکارانه و تجهیز و تقویت گروه‌های معاند نظام در داخل و خارج از کشور، ناتوانی از متوقف نمودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران و دهها مورد دیگر، مصادیق دردسرهایی هستند که جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگترین مهره چالشگر منافع هژمونیک ایالات متحده در منطقه حساس خاورمیانه ایجاد کرده و هم‌اینک نیز پس از گذشت سه دهه همچنان علی‌رغم تمامی فشارها و تهدیدات، به حیات خود ادامه داده است.

برآیند مشکلاتی که ذکر آن گذشت رهبران واشنگتن را مجاب ساخت که نظریه نظم نوین جهانی نمی‌تواند در شرایط کنونی محیط بین‌المللی برای تحقق سلطه آمریکا منشأ اثر باشد. لذا ضرورت کاربست یک نظریه جدید به عنوان رهنمود سیاست خارجی آمریکا اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. نظریه جدیدی که گروهی از اندیشمندان رئالیست آمریکا مشهور به «برخوردگرایان»

۱- Iran- Contra

ارائه کردند. این بود که ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت، تنها در صورتی می‌تواند جایگاه خود را حفظ نماید که برای خود مأموریت و رسالتی قائل باشد و هدف مشخصی را در سرلوحه برنامه‌هایش بگنجانند که مورد پذیرش جامعه جهانی قرار گیرد. به عبارت دیگر با رجوع صلح جهانی و فقدان احساس خطر مشترک، جامعه جهانی انگیزه‌ای ندارد تا جایگاه ابرقدرتی آمریکا را به رسمیت بشناسد (محمدی، ۱۳۸۲: ۴۲-۴۱).

این راهبرد جدید بر شالوده تئوری «برخورد تمدن‌ها»^۱ ای «ساموئل هانتینگتون»^۲ استوار گردید. هانتینگتون بر خلاف عقیده بسیاری از تحلیلگران که خاموش شدن شعله‌های جنگ سرد را پایان مناقشات ایدئولوژیک می‌دانستند، تئوری برخورد تمدن‌ها را پیش کشید تا دوباره شرق و غرب را رویاروی یکدیگر قرار دهد. او طی مقاله‌ای تحت عنوان برخورد تمدن‌ها که نشریه «فارن افیرز»^۳ در سال ۱۹۹۳ آن را منتشر کرد، با تقسیم‌بندی تمدن‌های زنده و پویای جهان به هفت تمدن غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و در حاشیه، تمدن آفریقایی سرانجام نتیجه گرفت که دو تمدن اسلامی و کنفوسیوسی همراه هم رویارویی با تمدن غربی- مسیحی را آغاز می‌کنند و عاقبت دومی بر اولی فائق می‌گردد. بنابراین رهبری و سیاست آینده جهان در دستان غرب مسیحی خواهد بود. به اعتقاد هانتینگتون، تقابل تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر خود را شکل می‌دهد (Huntington, ۱۹۹۳).

از این رو گرایش تغییر رژیم بر این مبنا استوار می‌باشد که جمهوری اسلامی ایران کانون الهام‌بخش الگوی روش زندگی برای مسلمانان بوده و امکان تکرار این الگوی زندگی بومی- اسلامی، عرصه تسلط کامل لیبرال دموکراسی آمریکایی را در خاورمیانه محدود ساخته و به چالش کشیده است. لذا جهت از میان برداشتن تأثیرات وجودی الگوی مذکور، ضرورتاً باید نظام سیاسی ایدئولوژیک ایران را سرنگون کرد (وعیدی، ۱۳۸۲: ۲). اما مطابق با گرایش تغییر رفتار، مشکل ایالات متحده به ساختار نظام جمهوری اسلامی بر نمی‌گردد بلکه ناشی از عملکرد و رفتارهای چالش‌زای ایران در خاورمیانه بوده است. لذا کانون اصلی سیاست خارجی کاخ سفید

۱- The Clash of Civilizations

۲- Samuel p. Huntington

۳- Foreign Affairs

باید صرفاً بر تلاش برای وادار ساختن ایران به ترک رفتارهای مغایر منافع ملی آمریکا در خاورمیانه متمرکز شود. حامیان سیاست تغییر رژیم ایران، تلاش ایالات متحده در براندازی رژیم‌های یاغی طالبان و صدام حسین در افغانستان و عراق را ملاک عمل قرار می‌دهند. آنها در حقیقت تمایل دارند که کار سرسخت‌ترین مخالف خود را از طریق یک حمله نظامی پیشدستانه یک‌سره سازند (هادیان، ۱۳۸۲: ۳). اما طرفداران سیاست تغییر رفتار، تجارب روابط دیپلماتیک آمریکا با چین- به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در دهه ۷۰- را معیار موفقیت دیپلماسی گفتگو و انتظار تلقی می‌کنند. آمریکا و چین طی دهه ۷۰ میلادی در زمینه‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی با یکدیگر تعارض شدید ایدئولوژیک و ژئوپلتیک داشتند. اما فضای متعارض ایدئولوژیک چین و شوروی و نیز تلاش دیپلماتیک آمریکا در بهبود مناسبات توانست آن دو را به هم نزدیک گرداند. انگیزه اساسی آمریکا در این زمینه، «اهمیت قدرت منطقه‌ای چین» بود. ایران نیز مانند چین از اهمیت منطقه‌ای برخوردار است. ایران مانند چین دارای رژیم انقلابی است، با آمریکا تعارضات شدید ایدئولوژیک و ژئوپلتیک دارد و فضای بین‌المللی ضد تروریستی پس از ۱۱ سپتامبر مشابه فضای بین‌المللی دهه ۷۰، تهران و واشنگتن را به یکدیگر نزدیک ساخته است. آمریکا و چین در دهه ۷۰ به رغم تعارض ایدئولوژیک و اختلافات شدید بر سر تایوان، به تنش‌زدایی و تعریف روابط عقلایی واقع‌گرایانه برای تأمین منافع مشترک و استراتژیک پرداختند. لذا بدیهی است که آمریکا و ایران نیز پس از ۱۱ سپتامبر علی‌رغم اختلافات موجود می‌توانند در خلیج فارس، عراق، آسیای مرکزی و افغانستان با یکدیگر روابط عقلایی و رئالیستی داشته باشند (وعیدی، ۱۳۸۲: ۳).

از نظر دولتمردن واشنگتن، جمهوری اسلامی ایران تنها کشوری بوده که توانسته به عنوان الگوی الهام‌بخش مسلمانان در عین حفظ استقلال خود در برابر اعمال سیطره ایالات متحده، همچنان نه تنها به استمرار حیات و ماندگاری بپردازد، بلکه داعیه هژمونی منطقه‌ای در زیر سیستم خلیج فارس و خاورمیانه را نیز دارد. لذا هم آینده عراق، هم بقایای اسرائیل و هم وضعیت آتی خاورمیانه و خلیج فارس در چارچوب استراتژی ایالات متحده نهایتاً منوط به تغییر رژیم ایران خواهد بود.

۲- نگاه ایران به آمریکا

۲-۱- تجربه چند دهه عداوت و بدخواهی

کشور ایالات متحده آمریکا که در قرن بیستم میراث‌خوار استعمار کهن بریتانیا گردید، کارنامه سیاهی را همچون انگلیسی‌ها در ایران بر جای نهاده است. مردم ایران چندین دهه است که رد پای آمریکا را آشکارا و نهان در بسیاری از حوادث ناگوار تاریخی نظیر جنگ‌ها، کودتاها، دسیسه‌ها، ترورها، تحریم‌ها، خرابکاری‌ها و کارشکنی‌ها مشاهده کرده و از رهبران ابرقدرت جهانی جز تهدید، زورگویی، خصومت و کینه‌توزی ندیده‌اند. شاید بتوان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را که در جریان آن آمریکا به همراه انگلستان با کنار گذاشتن محمد مصدق، تمامی دستاوردهای نهضت ملی ایران را به باد داد، سرآغاز مداخلات مغرضانه دولتمردان کاخ سفید در امور داخلی کشور ما دانست. از آن زمان تاکنون حافظه تاریخی ایرانیان از رفتار آمریکا به غیر از تداوم بدخواهی و دشمنی چیز دیگری ثبت نکرده است. تحمیل قرارداد کنسرسیوم به رژیم پهلوی برای غارت منابع نفتی ایران، حمایت بی‌دریغ از یک شاه مستبد و دیکتاتور به مدت ۱۵ سال و همراهی با او در سرکوب اعتراضات ملت، تلاش همه جانبه برای ساقط کردن جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب، تجاوز به خاک ایران در ماجرای طیس، حمایت از گروهک‌های تروریست و خرابکار، ترغیب دولت صدام حسین برای شعله‌ور ساختن آتش یک جنگ تمام عیار علیه کشور ما و تجهیز آن به انواع تسلیحات و کمک‌های مالی در طول ۸ سال، نقض اصل بی‌طرفی در جنگ با حمله به سکوه‌های نفتی ایران (۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ و ۱۸ آوریل ۱۹۸۸)، غرق نمودن کشتی «ایران-اجر» (۱۹۸۷) و انهدام ناجوانمردانه هواپیمای مسافربری ایرباس توسط ناو «وینسنس»^۱ و کشتار غیر انسانی ۲۹۰ مسافر بی‌گناه بر فراز آبهای ایران (۳ ژوئن ۱۹۸۸)، تحریم‌های اقتصادی گسترده و بلوکه کردن دارایی‌های ایران، جلوگیری از سرمایه‌گذاری کلان شرکت‌های غربی در صنایع کشور، جنگ رسانه‌ای و تبلیغاتی وسیع جهت مخدوش سازی چهره جمهوری اسلامی در افکار عمومی جهان، اختصاص مبالغ هنگفت به منظور براندازی، ایجاد آشوب و ناآرامی و بر هم زدن ثبات جمهوری اسلامی، اعمال فشار

۱ - Vincennes

گسترده برای ایجاد یک اجماع بین‌المللی علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران و غیره تنها صفحاتی از کتاب قطور خصومت ایالات متحده علیه ایران هستند.

مشاهده این روند مداوم و بی‌وقفه، ملت ایران را در طول چند دهه به یک باور جا افتاده بین الأذهانی رسانده که باید آمریکا را دشمن خویش بپندارد. تجربه‌های تاریخی سبب شده تا ما هویت خود را در تعارض و تخالف با هویت آمریکایی ببینیم و لذا شعار «مرگ بر آمریکا» همچنان یک شعار ملی به حساب می‌آید. جهت فراهم شدن زمینه ایجاد ائتلاف با آمریکا ابتدا باید دیوار ضخیم بی‌اعتمادی و بدبینی فرو بریزد و ذهنیت ایرانیان اصلاح گردد که این مساله نیازمند گذر زمان درازی است. طبیعتاً نمی‌توان انتظار داشت نگرشی که طی چند دهه بوجود آمده، در عرض چند روز یا چند ماه دگرگون گردد. از طرفی ناهمخوانی‌های بنیادین در سیاست خارجی دو کشور پیوسته بر حجم خصومت‌ها و بدبینی‌ها می‌افزاید. می‌توان گفت برقراری مجدد روابط ایران و آمریکا اسیر یک دور باطل گشته است. بدین صورت که بهبود مناسبات خصمانه دو طرف نیازمند تغییر ذهنیت‌هاست و ذهنیت‌ها نیز به دلیل همین مناسبات خصمانه دائماً تیره‌تر و بدبینانه‌تر می‌گردد. اگر زمانی برسد که شعار مرگ بر آمریکا برای ملت ما بی‌معنا شود، آنگاه زمینه ذهنی برقراری ائتلاف ایران با آمریکا فراهم آمده است.

ج) تضادهای ساختاری راهبرد نگاه به غرب

جمهوری اسلامی ایران ۳۲ سال گذشته را در شرایط قهر و گسست کامل با ایالات متحده سپری کرده و با اروپا نیز رابطه‌ای پر نوسان و متزلزل داشته که هیچ‌گاه به سطح مطلوبی نرسیده است. با توجه به نقش محوری کشورهای غربی در معادلات اقتصاد و سیاست جهانی، بسیاری از محققان، دانشگاهیان و صاحب‌نظران عرصه روابط بین‌الملل در داخل قویاً معتقدند که برای توسعه پایدار کشور راهی جز پیوند وثیق با غرب وجود ندارد. از نظر آنها دولتمردان ما می‌بایست حل و فصل موضوع غرب را در اولویت مملکت‌داری جمهوری اسلامی ایران قرار دهند. از لحاظ جغرافیای سیاسی، امنیت ملی، دفع تهدیدات امنیت ملی و هویت ملی و نظام سیاسی در ایران بدون توجه به قدرت‌های بزرگ نمی‌تواند تأمین شود. کسب سطح قدرت منطقه‌ای ایران که بسیار قابل توجه است در تعامل منطقی با قدرت‌های بزرگ به دست می‌آید.

لذا مهمترین موضوع نظری در سیاست خارجی ایران قاعده‌مند کردن روابط با قدرت‌هاست. ماهیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ایران به گونه‌ای است که بدون قاعده‌مندی ارتباطاتش با مراکز قدرت جهانی نمی‌تواند به ائتلاف‌های منطقه‌ای قابل بحث و مناسبی دست یابد (سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۳۳ و ۱۵۴-۱۵۳).

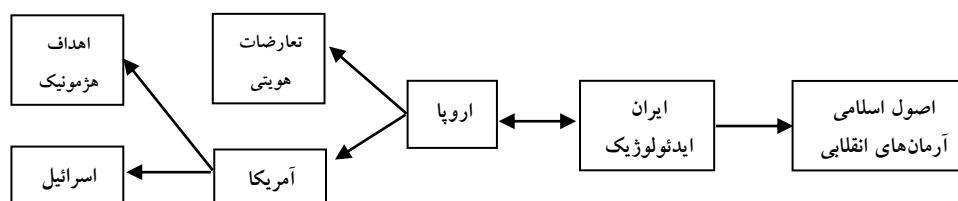
لکن بررسی‌های ما در اینجا نشان داد که همگرایی ایران با مجموعه جهان غرب - اروپا و آمریکا - بسیار دشوار و پیچیده و حتی در برخی موارد با فرض پافشاری دو طرف بر مواضع فعلی، غیر ممکن به نظر می‌رسد. همانگونه که بحث شد در مناسبات ایران و اروپا دو مانع عمده بر سر راه شکل‌گیری یک ائتلاف پایدار وجود دارد. مانع اول تعارضات هویتی است که از شقاق بنیادین دو ایدئولوژی اسلام و لیبرال سرمایه‌داری ریشه می‌گیرد. برای مثال بسیاری از قوانین قضایی جمهوری اسلامی که اتحادیه اروپا از منظر اندیشه لیبرالی آنها را نقض آشکار حقوق بشر می‌داند - مانند مجازات قصاص، سنگسار، قطع دست سارق، شلاق زدن، برخی اختلافات زن و مرد در برابر قانون و غیره جزو اصول اساسی و لایت غیر شریعت اسلام است و لذا از فضای چندانی برای مسامحه بر سر آنها وجود ندارد. مانع دوم نیز ناشی از تأثیرپذیری شدید سیاست خارجی اروپا از منافع و ملاحظات ایالات متحده می‌باشد. خصوصاً پس از دگرگونی آرایش رهبران اروپا و به قدرت رسیدن مهره‌های طرفدار آمریکا طی سال‌های اخیر، همگرایی دو سوی ائتلاف عمیق‌تر شده است.

با این حساب هرگونه اختلاف ایران و آمریکا مستقیماً در مناسبات ایران و اروپا منعکس گشته و آن را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. سپس مساله تجدید رابطه با ایالات متحده را مد نظر قرار داده و به این نتیجه رسیدیم که هر دو بازیگر در خلال سه دهه گذشته با عدم عدول از مواضع خود تمام درها را به روی یکدیگر بسته‌اند. آمریکا از طرفی نفس وجود جمهوری اسلامی ایران را که ارائه‌گر مدل نوینی از یک جامعه سیاسی اسلام - محور برای مسلمانان منطقه می‌باشد مغایر منافع سلطه‌طلبانه‌اش می‌داند و از طرف دیگر تحت فشار شدید اسرائیل و لابی‌های متنفذ صهیونیستی برای ادامه تخاصم با جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. مسئله اسرائیل را باید مهمترین دلیل استمرار سیاست‌های ضد ایرانی کاخ سفید دانست.

متقابلاً ایران هم به دلیل پایبندی به اصول اسلامی و انقلابی خود نمی‌تواند رفتارهایش را با الگوی مطلوب آمریکا و غرب سازگار گرداند. همچنین نظر به اینکه بر مبنای قانون اساسی،

راهبردهای کلان سیاست خارجی کشور می‌بایست از جانب مقام معظم رهبری مورد تأیید و تصویب قرار گیرد و با عنایت به پافشاری مکرر ایشان بر لزوم تداوم مشی استکبارستیز نظام و سیاست قهر با آمریکا، چرخش مسوولین سیاسی و اداری کشور نیز نخواهد توانست قفل بسته روابط تهران- واشنگتن را بگشاید.

نمودار موانع پیش روی ائتلاف ایران و غرب



اگر مجموعه غرب را به زیر مجموعه‌های سیاسی، اقتصادی، فلسفی و فنی تقسیم‌بندی کنیم می‌توان با غرب اقتصادی و فنی در چارچوب منافع متقابل اقتصادی روابط مناسبی را پدیدآورد که البته اکنون به دلیل درهم تنیدگی پیچیده مسائل مختلف سیاسی و اقتصادی در دنیای جهانی شده کنونی و پیوستگی سیاست و اقتصاد باید روابط سیاسی و اقتصادی را به موازات هم پیش برد. طبیعی است ائتلاف مورد نظر در مباحث اساسی سیاسی، امکان سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و فنی غرب در کشور را به حداقل خواهد رساند و تا زمانی که جمهوری اسلامی ایران اعتماد جهانیان و بخصوص قدرت‌های بزرگ اروپایی را نسبت به بحث پرونده هسته‌ای، رابطه نهادینه با غرب، عقلانیت محوری و خردورزی بین‌المللی براساس ساخت و هنجارهای قدرت بین‌المللی را ایجاد نکند، حتی از حمایت‌های فنی و اقتصادی غرب نیز محروم خواهد ماند.

لذا ائتلاف با این مجموعه با فرض در نظر گرفتن تضادهای فلسفی کمتر امکان‌پذیر بوده و نیز در صورت عدم مدیریت مناسب تعاملات سیاسی و حل مسائل مختلف ائتلاف‌زا، امکان برقراری یک رابطه دو سویه همکاری جویانه نیز تقلیل می‌یابد. می‌توان گفت این نتیجه طبیعی انقلاب ایران است که راهی متفاوت از راه دنیای حاکم مبتنی بر مبانی غربی را برگزیده و باید

برای دستیابی به آرمان‌ها مہیای پذیرش هزینه‌های آن نیز باشد. اصولاً ایجاد یک نظام ایدئولوژیک در میان انبوه نظام‌های پراگماتیک یعنی شنا کردن برخلاف جریان رودخانه و این حرکت در خلاف جهت، هزینه‌هایی دارد و فشارهای سنگینی را به بازوان کشور وارد می‌آورد که یکی از مهم‌ترین آنها تضاد مستمر با قدرتهای بزرگ جهان غرب است. حتی به فرض حل و فصل مقطعی اختلاف با اروپا و آمریکا پیرامون مسئله هسته‌ای یا موارد مشابه، باز هم نمی‌توان با اطمینان راه را بر بروز اختلافات در آینده بست زیرا ماهیت وجودی جمهوری اسلامی ایران با منطق حاکم بر بازی مهره‌های بزرگ سیاست بین‌الملل سازگاری ندارد. بنابراین تحقق گزینه ائتلاف ایران و مجموعه بلوک غرب - اروپا و آمریکا - را با فرض ثبات شرایط فعلی کمتر امکان‌پذیر است.

گفتار دوم: راهبرد نگاه به شرق

نگاه به شرق عبارت است از رویکردی راهبردی به مناطق فراسوی مرزهای شرقی، جنوب شرقی و شمال شرقی جمهوری اسلامی ایران و تلاش برای تعمیق مناسبات همگراییانه با بازیگران حاضر در این مناطق به گونه‌ای که در راستای تأمین منافع و ارتقاء ضریب امنیت ملی کشور توجه خاصی به مجرای همکاری و ائتلاف با آنان - چه از طریق تعامل دو جانبه و چه از طریق همکاری‌های جمعی در چارچوب نهادهای همگرایی منطقه‌ای نظیر آ.سه.آن، سارک، اکو، D۸ و سازمان همکاری شانگهای - مبذول گردد.

مناطق که مد نظر راهبرد نگاه به شرق هستند شامل شرق آسیا (با بازیگران مهمی همچون چین، ژاپن و کره جنوبی)، جنوب آسیا (با بازیگران مهمی همچون هند و پاکستان) و جنوب شرقی آسیا (با بازیگران مهمی همچون مالزی) بعلاوه روسیه می‌باشند. کشورهای این مناطق در کنار هم مجموعه تمدن شرقی را تشکیل داده‌اند که به زعم برخی تحلیلگران در حال بازخیز و انسجام‌یابی است. البته ژاپن و کره جنوبی به دلیل وادادگی شدید در برابر ایالات متحده آمریکا و انحلال کامل در فرهنگ غرب و سرمایه‌داری لیبرال، چندان در قالب تمدن شرقی نمی‌گنجد و تا حد زیادی از دایره اطلاق نگاه به شرق بیرونند (Mottaki, ۲۰۰۹).

با این حساب می‌توان خیمه راهبرد نگاه به شرق را بر روی چهار ستون روسیه، چین، هند و مالزی استوار دانست. روسیه، چین و هند هرکدام مهره‌های بزرگی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی هستند و طی سالهای اخیر روند قدرت‌گیری و ارتقاء جایگاه را با سرعت چشمگیری پیموده‌اند. اینان از ظرفیت‌های فوق‌العاده بالایی جهت کمک به تأمین منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران برخوردارند. مالزی نیز به‌عنوان یک کشور مسلمان مستقل و پیشرفته که با اجرای مدل‌های کارآمد توسعه به دستاوردهای عظیمی در زمینه توسعه اقتصادی نائل آمده است بسیار مورد توجه دولت نهم قرار دارد و می‌تواند الگوی مناسبی برای ایران در حال توسعه باشد. در مجموع، طرفداران سیاست نگاه به شرق معتقدند که جمهوری اسلامی ایران به واسطه تعلق به حوزه تمدنی مشرق زمین و داشتن اشتراکات فرهنگی، تاریخی و هویتی با ساکنان این حوزه، راحت‌تر می‌تواند با بازیگرانی نظیر چین، روسیه، هند، مالزی و دیگران ائتلاف و همگرایی برقرار سازد تا بازیگران غربی؛ لذا باید رویکردی راهبردی و بلندمدت نسبت به جامعه بزرگ شرق اتخاذ نمود و با طراحی یک استراتژی مناسب در جهت بهره‌برداری بهینه از حداکثر ظرفیت‌های کشورهای شرقی گام برداشت و امنیت و منافع ملی خود را ارتقا داد.

از دیدگاه برخی از تحلیلگران سیاست خارجی و حتی تصمیم‌سازان دستگاه دیپلماسی، آنچه را که مراد خود از شرق می‌دانند، به نوعی هویت شرقی در مقابل هویت غربی است. در این تحلیل آنچه که معنا و اندیشه غربی نداشته باشد و یا حتی به نوعی در تعارض و تناقض با کلیت غرب باشد، در حوزه شرق جای می‌گیرد و از قبل این تفسیر حتی کشورهای که در شرق، شمال شرقی و جنوب شرقی کشورمان قرار ندارند در دایره نگاه به شرق قرار می‌گیرند به طوری که سخنان وزیر امور خارجه کشورمان در خصوص ارتباط با ونزوئلا را نیز در نگرش به شرق جای می‌دهد. این تفسیر دایره گسترده‌ای از کشورها را در بر خواهد گرفت و طبیعتاً چون از انسجام درونی و تفکر راهبردی بهره‌مند نیست، نه تنها کشورمان را به سمت منطقه‌گرایی و اتحاد و ائتلاف پیش نخواهد برد بلکه زمینه و بسترساز بسیاری از کج‌روی‌ها در حوزه برنامه‌نویسی و سپس حوزه اجرا و عمل خواهد بود (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۴: ۳-۲).

نکته مهم‌تر آنکه تسلط هژمونیک غرب در معنای کلی و در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و غیره جهان را به دولت-ملت‌های به ظاهر مختلف اما با سیستم سرمایه‌داری اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی واحد مبدل ساخته است، به طوری که حتی در

شرقی‌ترین کشورهای که سال‌ها ادعای هویت مستقل و غیر غربی داشته‌اند، امروز جز دنباله‌روی، استمرار و بلکه تشویق سایر کشورها به هماهنگی با آنها در سیستم حاکم برای افزایش قدرت و منافع سیاسی و اقتصادی آنها نمی‌بینیم. گفتمان مسلط غربی به همراه تفوق استراتژیک در عرصه‌های مختلف، هویت شرقی را به چالش طلبیده است، زیرا طبق آنچه در بخش نظری گفته شد، هویت برساخته گفتمان مسلط در اعصار تاریخی مختلف است. آنچه که در این مقاله نگاه به شرق نامیده می‌شود، نگاه به شرق جغرافیایی با تأکید بر اعضاء پیمان شانگهای می‌باشد گرچه ممکن است اعضاء پیمان شانگهای مانند روسیه، لزوماً در شرق جغرافیایی نباشند بلکه حامل نوعی هویت شرقی و آسیایی می‌باشند. نکته مهم دیگر آنکه کشورهای شرق دور مانند ژاپن یا جنوب شرقی آسیا مانند کره جنوبی از این دایره مستثنی می‌باشند زیرا آنها هم از پیوندهای مستحکمی با غرب برخوردارند، هم تداخل منافع سیاسی و اقتصادی با این قسمت از شرق که ما بررسی می‌کنیم، ندارند (ثقفی‌عامری، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۳).

الف) سازمان همکاری شانگهای بستری برای همگرایی

بررسی معادلات حاکم بر روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر بیانگر آن است که از زمان فرونشستن لهیب شعله‌های جنگ سرد و اضمحلال نظم دو قطبی، دولت‌ها همکاری در چارچوب سازوکارهای منطقه‌ای را بر همکاری‌های جهانی ترجیح داده‌اند. چرایی این پدیده را می‌تواند در وجود دو عامل جستجو کرد. از یک سو حضور بازیگران بسیار، با قدرت و امکانات نابرابر، منافع متنوع و گاه متعارض، اهداف مختلف و هویت‌های گوناگون، همگرایی در مقیاس کلان نظام را با دشواری طاقت‌فرسایی مواجه می‌سازد. ناکامی نهادهای جهانی همچون جامعه ملل و سازمان ملل متحد در راستای نیل به مقاصد پیش‌بینی شده نیز شاهدهی بر این مدعا هستند. از سوی دیگر توفیقات چشمگیر اتحادیه اروپایی برای تحقق رویای اروپای متحد و یکپارچه از طریق اقداماتی چون کمربند نمودن مرزهای جغرافیایی و آزادسازی عبور و مرور میان اعضای اتحادیه در قالب پیمان شینگن، گزینش یورو به عنوان واحد پولی مشترک، اتخاذ سیاست‌های تجاری، اقتصادی، دیپلماتیک و امنیتی همسو، تلاش برای ایجاد قانون اساسی واحد اروپایی و غیره که در مجموع، این اتحادیه را به نمونه‌ای بسیار موفق و بی‌نظیر از یک سازمان

منسجم جهت همگرایی منطقه‌ای بدل ساخته، گرایش دیگر کشورها را نیز به ائتلاف با دوستان خود برای همکاری در زیر چتر نمادهای منطقه‌ای افزون کرده است. طبیعتاً برقراری فضای همکاری و تعامل مابین بازیگرانی که به علت واقع شدن در یک منطقه جغرافیایی با هم قرابت هویتی دارند سهل‌الوصول‌تر خواهد بود. لذا در سال‌های اخیر مقوله منطقه‌گرایی به‌طور جدی مورد توجه قرار گرفته و نقش سازمان‌های منطقه‌ای در معادلات سیاست بین‌الملل پیوسته پرفروغ‌تر می‌گردد.

اخیراً چند مکانیزم و سازمان منطقه‌ای در آسیای مرکزی ایجاد شده که در حال کمک به دولت‌های منطقه برای حل و فصل مشکلات گریبانگیرشان هستند. این نهادها عبارتند از: سازمان پیمان امنیت دسته جمعی^۱ به رهبری روسیه، ناحیه عاری از سلاح‌های هسته‌ای آسیای مرکزی^۲ که به ابتکار ازبکستان مطرح شد و اسنادش در ۸ سپتامبر ۲۰۰۶ در شرق این کشور به امضا رسید، جامعه اقتصادی اوراسیایی^۳ و سازمان همکاری شانگهای در این میان سازمان همکاری شانگهای نقش پرفروغی داشته و اخیراً توجه بسیاری از تحلیل‌گران و ناظران بین‌المللی را به خود معطوف کرده است (Yunqun, ۲۰۰۶:۱). پتانسیل‌های عظیم این نهاد نوپای منطقه‌ای برای توسعه و قدرت‌گیری هرچه بیشتر، نوع چیدمان اعضای آن، اهداف و مقاصدی که دنبال می‌کند و نیز احتمال ورود برخی مهره‌های جدید به جمع بنیانگذاران اولیه - که در صورت تحقق، عرصه مانور سازمان را بسیار افزایش می‌دهد در کنار تنش‌هایی که اخیراً میان روابط دو ستون اصلی شانگهای - روسیه و چین - با ایالات متحده رخ داده، بررسی آن را از نظر پژوهشگران بسیار جذاب و ضروری می‌سازد. تا جایی که طی مدت زمانی نه چندان طولانی بحث‌های فراوانی پیرامون سازمان شانگهای در قالب‌های مختلف از جمله سخنرانی، مقاله، تحقیق و حتی پایان‌نامه در اقصی نقاط جهان صورت گرفته است. البته اجماع و اتفاق نظر چندانی بین تحلیل‌گران بر سر نقش و وزن حقیقی شانگهای دیده نمی‌شود. برخی آن را تا مرحله رفیع قیاس با ناتو بالا برده و برخی دیگر تا حد محلی برای گفتگوها و دیدارهای دیپلماتیک تنزلش داده‌اند.

۱- Collective Security Treaty Organization (CSTO)

۲- CANWFZ

۳- Eurasian Economic Community (EEC)

ب) بررسی امنیت و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با سازمان همکاری شانگهای

ایران از سال ۲۰۰۵ میلادی در نقش یک عضو ناظر قدم به قلمرو SCO گذارده و جهت دریافت امتیاز عضویت دائم نیز ابراز تمایل کرده است. طی این مدت شاهد طرح بحث‌ها و اظهار نظرات گوناگونی از جانب کارشناسان، دانشگاهیان و سیاست‌سازان پیرامون فرصت‌ها و چالش‌های حضور کشور در سازمان شانگهای بوده‌ایم. به زعم عده‌ای نظر به سیاست دولت احمدی نژاد مبنی بر تعمیق مناسبت و همکاری‌ها با آسیا، شانگهای می‌تواند مدخل مناسبی برای ورود فعال‌تر به عرصه تعاملات اقتصادی-تجاری خصوصاً داد و ستد انرژی با همسایگان شرقی و شمالی باشد. برخی دیگر عقیده دارند در شرایطی که فشارهای آمریکا، اروپا و اسرائیل بر ایران به خاطر استمرار فعالیت‌های هسته‌ای فزونی یافته و رابطه با غرب بسیار حساس و پرتنش گردیده، قرار گرفتن در پناه بازیگران قدری همچون چین و روسیه در چارچوب شانگهای، سپر محافظ مطمئنی به‌منظور تأمین امنیت ملی ما در برابر تهدیدات احتمالی خواهد بود. استدلال آنان تنش‌های اخیر در روابط ایالات متحده با چین و روسیه- بر سر مسائلی مانند برنامه‌های آمریکا برای مهار روند قدرت‌گیری دو قطب آسیایی و اجرای طرح سپر دفاع موشکی- و نیز گفته‌های شماری از تحلیل‌گران راجع به ظهور نشانه‌های آغاز نوعی جنگ سرد جدید میان شرق و غرب استناد می‌کنند. برخی دیگر هم از یک سو معتقدند که SCO سازمانی نوپا و نارس است و به هیچ وجه نمی‌تواند کمکی به تأمین امنیت و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران نماید و از سوی دیگر احتمال پذیرش درخواست عضویت دائمی ایران توسط سران SCO را بسیار ضعیف می‌پندارند.

پیش از آن که تحلیل خود را پیرامون فرصت‌ها و چالش‌های حضور ایران در شانگهای ارائه دهیم، ذکر یک نکته لازم به نظر می‌رسد و آن ضرورت خروج از «ذهنیت جنگ سرد»^۱ است. ذهنیت سیاه و سفید جنگ سردی که در زمانه استقرار نظام دو قطبی بر سراسر محیط بین‌الملل چیره بود، تمایل شدیدی به تعریف روابط کشورها بر مبنای تقابل و تضاد دارد و در چارچوب آن هنگامی که کشورها به همکاری‌های نزدیک مانند تشکیل سازمان‌ها یا پی‌ریزی

۱ - Cold War Mentality

روابط استراتژیک روی می آورند، حتماً در پی تشکیل قطب، بلوک یا اتحادیه نظامی علیه تعداد دیگری از کشورها هستند (شیخ عطار، ۱۳۸۵: ۱۳).

دوران این ذهنیت در حال سپری شدن است و دگرگونی نظم بین‌المللی پس از فروپاشی شوروی سبب گردیده که روابط کشورها از وضعیت «اتحاد با یکی و تقابل با دیگری» در دوران جنگ سرد به فاز پیچیده‌ای از «همکاری و رقابت توأمان» وارد شود و فضای عرصه سیاست جهانی از سیاه و سفید به خاکستری تغییر رنگ یابد. امروزه بازیگران ممکن است در زمینه‌های مختلف روابطی تنش‌زا و تعارض‌آمیز داشته باشند اما این تعارضات الزاماً به رویارویی نمی‌انجامد و چه‌بسا آنها در زمینه‌های دیگر به همکاری مبادرت ورزند. نمود عینی چنین شرایطی را می‌توان در سازمان همکاری شانگهای مشاهده کرد. مثلاً علی‌رغم تعاملات تنگاتنگ چین و روسیه در چارچوب SCO، این دو کشور در برخی حوزه‌ها از جمله افزایش تسلط بر آسیای مرکزی با یکدیگر رقابت دارند. از سوی دیگر با وجود رقابت شدید میان چین و هند و تلاش گسترده آنها برای تبدیل شدن به قدرت برتر آسیا، چین با ورود هند به سازمان موافقت می‌نماید.

اما متأسفانه هنوز نشانه‌هایی از تداوم ذهنیت جنگ سردی در میان برخی سیاست‌سازان برجسته کشور دیده می‌شود که جداً نیازمند اصلاح و بازنگری است. مسوولین ما باید به درستی متوجه تحولات مهم حادث در روابط کشورها باشند تا بتوانند راهبردهای کلان سیاست خارجی را بر وفق آنها طراحی کنند. در شرایطی که کشورها روز به روز از نگرش‌های ایدئولوژیک خویش می‌کاهند و هرچه بیشتر به جانب عمل‌گرایی پیش می‌روند، اکثر ائتلاف‌ها و اتحادیه‌ها برای ارتقاء همکاری‌های فی‌مابین و نیل به نفع مشترک پدید می‌آیند نه به قصد رویارویی و نزاع. با این حساب بسیار ساده لوحانه خواهد بود اگر چنین بینداریم که فرضاً با قرار گرفتن ایران در زیر چتر نهادهای منطقه‌ای مثل سازمان شانگهای که چند موضع‌گیری ظاهراً ضد آمریکایی را در کارنامه خود دارد می‌توان از آنها در نقش اهرمی جهت مقابله با ایالات متحده یا اسرائیل بر مبنای آرمان‌های ضد استکباری نظام بهره جست.

امروزه بازیگران عمل‌گرای سیستم جهانی با اشراف بر هزینه‌های سرسام‌آور برخورد‌های نظامی اغلب به رقابت توأم با همکاری می‌اندیشند. لذا اگر احیاناً تنش‌های میان چین و آمریکا، روسیه و آمریکا یا آلمان و فرانسه می‌بینیم، نباید به اشتباه تصور کنیم که این تنش‌ها به زودی

به یک جدال سخت‌افزاری منتهی خواهد شد. مهره‌های بزرگ از جایگاه خویش و سایر رقبا نیک آگاهند و همواره مراقب هستند که تنش‌های فی‌مابین از حد و حدود مشخصی پا فراتر نگذارند زیرا بر مبنای حساب هزینه و فایده اطمینان دارند آنچه در سایه یک فضای رقابت مسالمت‌آمیز بدست می‌آورند بسیار ارزشمندتر از عوایدشان در محیطی ناامن و رعب‌انگیز با احتمال شعله‌ور شدن جنگ‌های پرخرج است (ولایتی، ۱۳۸۵: ۲). در نتیجه می‌توان گفت که خروج از ذهنیت جنگ سردی و داشتن یک تحلیل واقع‌بینانه، علمی و غیراحساسی از روند تحولات نظام بین‌الملل، پیش‌شرط ورود به هر گروه‌بندی و ائتلافی از جمله سازمان همکاری شانگهای می‌باشد.

گرایش راهبردی ایران به عضویت در سازمان شانگهای بر اساس مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ای نظیر موقعیت ژئوپلیتیک و پیوند امنیتی با آسیای مرکزی، قفقاز و آسیای جنوب غربی، همگرایی در اهداف کلان تجاری و اقتصادی با دیگر اعضای شانگهای، برخورداری از ظرفیت‌های اقتصادی- تجاری و مزیت‌های حمل و نقل، انرژی و در نهایت بهره‌مندی از موقعیت SCO در تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز ارتقاء سطح تعاملات راهبردی- امنیتی با روسیه و چین به‌عنوان دو محور اصلی تعیین‌کننده سیاست‌گذاری‌های سازمان با هدف بالا بردن موقعیت سیاسی و امنیتی خود در سطح منطقه و جهان می‌باشد. مبتنی بر این مقدمه، اکنون به بررسی فرصت‌ها حضور ایران در چارچوب SCO می‌پردازیم:

۱- فرصت‌های اقتصادی

خیزش بلند اقتصاد آسیا طی چند سال اخیر خصوصاً در بخش شرقی، کشورهای اهل قاره کهن را به تکاپوی بیشتر برای نهادینه کردن همگرایی‌های اقتصادی در قالب سازمان‌های منطقه‌ای مانند آ.سه.آن، اپک، اکو، سارک و شانگهای واداشته است. تجربه موفق اتحادیه اروپایی کشورهای در حال توسعه آسیا را مطمئن ساخته که ارتقاء جایگاه در بازار اقتصاد جهانی تنها از طریق اتخاذ خطی مشی‌های همسو و مشترک با محوریت سازمان‌های منطقه‌ای امکان‌پذیر خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران نیز به‌عنوان یکی از مهره‌های توانمند آسیا در راستای استراتژی نگاه به شرق و به منظور تحقق اهداف سند چشم‌انداز ۲۰ ساله چاره‌ای جز

آن ندارد که حتی‌المقدور حضور فعالانه خود را در نهادهای همکاری آسیایی پررنگ‌تر نموده و با امواج خروشان توسعه اقتصادی آسیا در آمیزد. زیرا امروزه دیگر برای همگان کاملاً مسجل گردیده که پیگیری برنامه توسعه تکررانه و جدا از سازوکارهای دسته جمعی راه به جایی نبرده و لاجرم محکوم به شکست می‌باشد. حضور در مکانیزم شانگهای به خاطر وجود کشورهایی مثل چین، روسیه و احتمالاً هند می‌تواند بستر مناسبی جهت افزایش تعاملات اقتصادی با همسایگان شرقی به شمار آید.

امروزه مساله تأمین انرژی از یک منبع مطمئن برای کشورهایی که در حال پیمودن مسیر توسعه اقتصادی هستند از اهمیتی بسیار حیاتی و استراتژیک برخوردار است. سازمان شانگهای از این حیث شرایط فوق‌العاده مستعدی جهت تبدیل شدن به یک بلوک انرژی در آسیا را دارد. زیرا با احتساب اعضای ناظر، دو تولیدکننده عمده نفت و گاز یعنی روسیه و ایران و دو مصرف‌کننده عمده انرژی یعنی چین و هند- که به واسطه آهنگ شتابان رشد صنعتی‌شان شدیداً نیازمند سوخت هستند- را در مجموعه خود حاضر می‌بیند. همگرایی این ۴ بازیگر امتیازات ارزشمندی را عاید آنها خواهد ساخت که قطعاً ایران نیز بی‌نصيب نخواهد ماند. تشکیل بلوک انرژی شانگهای به ویژه در زمینه صادرات گاز از طریق خطوط لوله تحول عظیمی ایجاد خواهد کرد. از یک سو روسیه و ایران به ترتیب اولین و دومین دارندگان بیشترین ذخایر قابل استحصال گاز جهان می‌باشند و هر دو بر روی فروش گاز به‌عنوان یک منبع مهم درآمدزا حساب ویژه‌ای گشوده‌اند. طرح تأسیس اوپک گازی جهت هماهنگ‌سازی سیاست‌های مربوط به تولید و عرضه گاز نیز در همین راستا ارائه شد (خسرو شاهی، ۱۳۸۵: ۵).

از سوی دیگر چین و هند مصراً در پی یافتن مسیرهایی آسان، مطمئن و دارای صرفه اقتصادی برای تأمین گاز مورد نیاز صنایع شان در بلند مدت می‌باشند. این موضوع، فرصتی طلایی را پیش روی کشور ما قرار می‌دهد که باید با هوشیاری و کیاست از آن بهره جست. ایران می‌تواند همگام با روسیه نبض بازار سوخت آسیای مرکزی را در دست گیرد و مشتریان پروپا قرص و حریصی را برای نفت و گاز خویش بیابد. با توجه به عضویت ناظر پاکستان و هند در شانگهای، می‌توان از سازوکار همکاری این نهاد منطقه‌ای برای پیشبرد طرح خط لوله صلح که گاز ایران را از طریق پاکستان به هند و شاید حتی چین منتقل سازد استفاده کرد.

ایران برای اینکه بتواند جایگاه خود را به عنوان یک صادرکننده عمده در بازار آینده انرژی و در رقابت با سایر رقبا حفظ نماید، می‌بایست سریعاً به توسعه و روزآمد نمودن میادین نفت و گاز خود مبادرت ورزد. لکن چنین اقدامی چندین میلیارد دلار هزینه خواهد داشت که از عهده دولت و بخش خصوصی داخلی خارج است. از سوی دیگر با توجه به استمرار تحریم‌های اقتصادی آمریکا و نیز روابط نه چندان مطلوب با اروپا ناشی از بحران پرونده هسته‌ای، در شرایط کنونی زمینه سرمایه‌گذاری عمده غرب در صنایع کشور چندان فراهم نیست. لذا تنها گزینه‌های پیش رو قدرت‌های آسیایی همچون چین، روسیه، ژاپن و هند هستند. به‌ویژه چینی‌ها که اشتیاق خوبی برای مشارکت در پروژه‌هایی مانند نفت و گاز ما از خود نشان می‌دهند. با این حساب نهادینه کردن روابط ایران با چین، روسیه و هند در چارچوب سازمان همکاری شانگهای احتمالاً موجب افزایش حجم سرمایه‌گذاری آنها در بخش‌های مختلف اقتصاد کشور خواهد شد. مقامات ایرانی از طریق مکانیزم‌های تعاملی SCO می‌توانند همتایان خود را مجاب سازند که به خاطر ثبات و امنیت قابل قبول داخلی، ریسک سرمایه‌گذاری در ایران نسبت به کشورهای همسایه پایین‌تر است و کشور ما بستر مستعدی جهت اجرای پروژه‌های سودآور اقتصادی و تجاری می‌باشد (امیدبخش، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۲).

وجود قابلیت همکاری در زمینه ترانزیت کالا از دیگر مزایای اقتصادی حضور در سازمان شانگهای به شمار می‌آید. ایران موقعیت جغرافیایی بی‌نظیری در منطقه دارد. زیرا از شمال به دریای خزر و از جنوب به خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند مرتبط است لذا می‌تواند نقطه اتصال آسیای مرکزی به شبه قاره و آب‌های آزاد باشد. گسترش خطوط مواصلاتی جاده‌ای و ریلی امکان ترانزیت آسان، مطمئن و کم هزینه کالا از آسیای مرکزی به نواحی جنوب، غرب و جنوب غربی آسیا و بالعکس را از مجرای ایران فراهم خواهد کرد. با توجه به اینکه بند سوم منشور مؤسس شانگهای صراحتاً یکی از عرصه‌های همکاری را توسعه توانمندی‌های ترانزیتی کشورهای عضو دانسته است، بکارگیری پتانسیل‌های ایران در این زمینه اقدامی در راستای تحقق اهداف سازمان خواهد بود و بی‌شک منافع اقتصادی چشمگیری را عاید کشور ما و سایر اعضای SCO خواهد ساخت.

۲- فرصت‌های سیاسی

ماهیت دینی و مشی استکبارستیز جمهوری اسلامی که با قواعد زورمندانه نظام سلطه سر سازگاری ندارد، از همان اوان ظهور این پدیده منحصر به فرد در ۱۹۷۹ موجب واکنش تند قدرت‌های بزرگ خصوصاً ایالات متحده گردید که تلاش مجددانه‌ای را برای متوقف ساختن روند نضج آن بکار بستند. هم‌اکنون نیز که بیش از سه دهه از آغاز حیات جمهوری اسلامی می‌گذرد، اعمال فشار از ناحیه آمریکا به عنوان یگانه مدعی جایگاه تک قطبی هژمونیک بر کشور ما همچنان استمرار یافته است. آمریکا، ایران را در صدر لیست بازیگران چالش‌گر نظم و امنیت جهانی نشانده و طی دو دوره حضور خود در صحنه قدرت طرح‌های فراوانی را با هدف سرنگونی، تغییر رژیم یا حداقل تضعیف و انزوای ایران به اجرا درآورده‌اند.

متقابلاً ایران که پس از ۳۲ سال پایداری به نظر می‌رسد سرانجام کارت بقا دریافت کرده و در برابر اقدامات براندازانه واکسینه شده است می‌بایست با تمام قوا در راستای ارتقاء وزن و نقش منطقه‌ای و جهانی خود همت گمارد تا بتواند تصویر یک بازیگر مقتدر، مستقل، فعال اما در عین حال مسوولیت‌پذیر، پایبند به حقوق بین‌الملل و طرفدار صلح، گفتگو و همزیستی مسالمت‌آمیز را جایگزین تصویر مخدوش و مغرضانه‌ای نماید که جامعه بین‌المللی بر اثر القائات آمریکا به خاطر سپرده است.

بدین منظور نقش‌آفرینی پر رنگ در اجتماعات کشورها و نهادهای همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی اهمیت بسزایی خواهد داشت. زیرا نشان می‌دهد که برخلاف خواست آمریکا و اسرائیل، جمهوری اسلامی منزوی نگشته و مشغول ارتباط و اندرکنش با همسایگانش می‌باشد. سازمان همکاری شانگهای به واسطه حضور دو قدرت مطرح جهانی یعنی چین و روسیه - که وجهه سیاسی بسیار قابل‌اعتنایی دارند- در میان اعضای اصلی آن از اعتبار و منزلت خاصی برخوردار است که اعتبار دیگر نهادهای منطقه همچون اکو یا سارک به پای آن نمی‌رسد. نظر به افزایش چشمگیر وزن چین و روسیه در عرصه سیاست بین‌المللی طی سالهای اخیر، گسترش مناسبات دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی یا این دو مهره کلیدی از طریق مکانیزم شانگهای ضمن بهبود موقعیت منطقه‌ای و جهانی ایران می‌تواند قدرت چانه‌زنی کشور را در نهادهای رسمی بین‌المللی ارتقا بخشد. البته باید مراقب بود که در تعریف انتظارات خود از چین

و روسیه دچار اشتباه و توهم نشویم. زیرا آنها دو بازیگر کاملاً عمل‌گرا هستند و تصمیمات خود را بر حساب هزینه و فایده مبتنی می‌کنند. لذا منطقی نیست اگر توقع داشته باشیم در جریان کشمکش‌های میان ایران و آمریکا به‌ویژه درون محافل مهمی مانند شورای امنیت، ابرقدرت جهانی را وانهاد و از ما جانبداری نمایند. حتی با آگاهی مختصری از قواعد شطرنج سیاست بین‌الملل به روشنی در می‌یابیم که برای بازیگران حرفه‌ای عاقلانه نیست اگر مهره شاه یا وزیر را جهت حفظ مهره سرباز به خطر اندازند. بنابراین صرف گسترش مناسبات سیاسی با چینی‌ها و روس‌ها موجب پشتیبانی آنان از دولت جمهوری اسلامی در تعارضاتش با جهان غرب نخواهد شد اما در سطح خردتر منطقه‌ای بستر لازم برای همکاری‌های سیاسی، بیشتر مهیا است و ورود ما به سازمان همکاری شانگهای می‌تواند در این زمینه نقش یک کاتالیزور را ایفا کند (متقی، ۱۳۸۶: ۱۵).

۳- فرصت‌های امنیتی

عوامل خارجی تهدیدگر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در دو دسته قابل تقسیم‌بندی هستند. یکی عواملی که در سطح کلان بین‌المللی شکل گرفته و عموماً ناشی از ناهمخوانی رفتارهای ایران به‌عنوان یک بازیگر بنیادگرای ایدئولوژیک پیرامونی با قواعد وضع شده در ساختار سلطه جهانی از سوی قدرت‌های مرکز می‌باشند، مثل تهدیدات و فشارهای غرب بر کشور به خطر پیگیری برنامه هسته‌ای، احتمال تحریم‌های اقتصادی توسط شورای امنیت، احتمال حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل و غیره و دیگر آنهایی که ریشه منطقه‌ای دارند و حول مرزهای شمالی، جنوبی، شرقی و غربی ما پدیدار می‌گردند (همان، ۱۶).

در رابطه با دفع تهدیدات دسته اول باید گفت مبنی بر همان دلیل که پیشتر ذکر کردیم هیچ کمکی از دست سازمان همکاری شانگهای یا سایر نهادها ساخته نیست و ایران می‌بایست منفرداً به فکر حل مشکلات خویش با قدرت‌های بزرگ باشد. اما در مورد دسته دوم یعنی تهدیدات منطقه‌ای اوضاع به گونه دیگری است زیرا قاطبه عامل تهدیدزای منطقه‌ای، دغدغه امنیتی مشترک ما و همسایگانمان هستند و بهترین یا شاید تنها راه مقابله با آنها عملی دسته جمعی تحت لوای تشکل‌های بین‌الدولی می‌باشد. به‌طور خاص‌تر در اطراف مرزهای شرقی و

شمالی، محیط امنیتی ایران همپوشی بسیار زیادی با محیط امنیتی دول عضو SCO دارد. زیرا در این نواحی وجود عوامل تهدیدآفرینی امنیت ملی ایران، پاکستان، افغانستان، روسیه، چین و سایر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را مشترکاً دچار مخاطره می‌سازد. این عوامل ۴ نیروی مشهورند که سازمان شانگهای از بدو پیدایی، راهبرد کلان امنیتی‌اش را در جهت مقابله با آنها ترسیم کرده بود. البته باید مسئله حضور نیروهای خارجی - ائتلاف آمریکا و ناتو - را نیز به این جمع اضافه نمود که پس از حملات ۱۱ سپتامبر و به بهانه سرکوب گروه‌های تروریستی، در افغانستان و آسیای مرکزی مستقر گستند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که امکان نزدیکی ایران به شرق در حوزه‌های استراتژیک و ورود به حلقه تعاملات استراتژیک مهره‌هایی مثل چین، روسیه و هند در مقطع فعلی وجود ندارد. همچنین نمی‌توان از رهگذر پیوند با مشرق زمین انتظار امنیت آفرینی در برابر تهدیدات استراتژیکی که از ناحیه ایالات متحده، اروپا و اسرائیل متوجه کشور می‌شود را داشت. یعنی جمهوری اسلامی ایران نباید تصور کند که در گریز از فشارها و تحریم‌های جهان غرب مثلاً بر سر موضوع انرژی هسته‌ای قادر است به دامان روسیه و چین پناه ببرد تا از تیررس خطرات در امان بماند. زیرا همان‌طور که گفته شد بازیگرانی مانند چین و روسیه که قدرت‌هایی در سطح جهانی به شمار می‌روند، روابط نهادینه و ریشه‌داری با ایالات متحده دارند و برای آنها عاقلانه نیست که این رابطه استراتژیک را به خاطر یک مهره منطقه‌ای و پیرامونی دستخوش مخاطره سازند. لذا راهبرد نگاه به شرق انتظارات استراتژیک ما را تأمین نخواهد کرد و مبتلا شدن به توهم امکان برقراری اتحاد و ائتلاف استراتژیک با این حوزه یک اشتباه فاحش سیاسی ناشی از درک ناصحیح اصول حاکم بر عرصه سیاست بین‌الملل است و پیامدهای وخیمی را به همراه خواهد آورد.

اما برعکس، عرصه اقتصاد و سیاست سفلی بستر فراخی را برای ائتلاف و همگرایی با شرق فراروی ایران می‌گستراند. از آنجایی که بازیگران شرقی، روند توسعه و قدرت‌گیری خود را با صبغه اقتصادی تعریف کرده‌اند و چندان راغب به خلط مباحث اقتصادی با ملاحظات سیاسی

نیستند، فرصت مغتنمی برای نزدیکی به آنان از مجرای اقتصاد و تجارت فراهم می‌شود. بالاخص که اقتصاد ما می‌تواند نقش مکمل اقتصادهای پیشرفته و توانمند شرقی را ایفا نماید؛ زیرا آنها با برخورداری از ظرفیت‌های صنعتی، تکنولوژیک و سرمایه‌ای قابل توجه، قادرند بسیاری از نیازهای ایران در حال توسعه را که بنا بر جهت‌گیری سند چشم‌انداز می‌بایست تا سال ۱۴۰۴ به جایگاه نخست اقتصادی، علمی و فناوری منطقه جنوب غرب آسیا دست یابد- برآورده سازند. در مقابل، کشورهای شرقی به اقتضای آهنگ شتابان رشد و توسعه‌شان احتیاج روز افزونی به حامل‌های انرژی دارند و در راستای تأمین امنیت انرژی خود طی دهه‌های آتی نمی‌توانند دومین منابع ذخایر نفت و گاز جهان را که از ثبات و آرامش داخلی و استقلال سیاسی مطلوب در محیط خارجی نیز برخوردار است، نادیده انگارند. لذا مصالح لازم به منظور پی‌ریزی یک ساختار وابستگی متقابل پیچیده میان جمهوری اسلامی ایران و حوزه شرق مهیا گردیده و اینک ما به معماران عالم، هوشمند و با کیاستی نیازمندیم تا این مصالح را در جهت تأمین حداکثری منافع و امنیت ملی کشور بکار گیرند.

لذا بر مبنای پارادایم نوین امنیت ملی و بین‌المللی اگر جمهوری اسلامی ایران بتواند از رهگذر پیوستن به جریان خروشان توسعه شرق، ظرفیت تولید قدرت و ثروت اقتصادی خود را افزایش دهد، در حقیقت به نوعی تولید امنیت کرده است و از این حیث، راهبرد نگاه به شرق، راهبردی امنیت آفرین نیز خواهد بود. مطابق با نظر «دیوید میترا» همکاری‌های فراملی فنی و اقتصادی به طور خودکار موجب باز شدن فضای همکاری حول محور موضوعات مختلف از جمله سیاست و امنیت می‌گردد. بنابراین برقراری ائتلاف با بازیگران شرقی نظیر چین، روسیه، هند و سایرین در حوزه‌های غیر استراتژیک اقتصادی- تجاری و خصوصاً ایفای نقش در تأمین امنیت انرژی آنان احتمالاً در بلند مدت به حوزه‌های استراتژیک سیاسی- امنیتی نیز کشیده خواهد شد.

راهبرد نگاه به شرق در صورت پیگیری علمی و مدبرانه و نیز استفاده درست از ظرفیت‌ها و کارت‌های برنده، می‌تواند بخش قابل توجهی از منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را در عرصه‌های غیر استراتژیک (اقتصادی و رفاهی) تأمین نماید و در بلند مدت (احیاناً چند دهه آینده) قادر خواهد بود عرصه‌های استراتژیک (سیاسی و امنیتی) را نیز تحت پوشش بگیرد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- امیدبخش، اسفندیار (۱۳۸۶). «توسعه آسیایی: موفقیت مدل اقتصادی اجرا شده در قاره کهن»، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره ۱۶، مرداد.
- اسکندریان، مهدی (۱۳۸۳). هویت و رابطه ایران و اتحادیه اروپایی، **کتاب اروپا (۳)**. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- تقفی‌عامری، ناصر (۱۳۸۵). رویکرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، **پژوهشنامه (۵)**. تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.
- خسرو شاهی، هادی (۱۳۸۵). «طلوع شرق: بررسی تحلیلی افزایش قدرت شرق تمدنی»، **همشهری دیپلماتیک**، سال اول، شماره ۳، خرداد.
- خالوزاده، سعید (۱۳۸۲). ارزیابی تحلیلی روابط جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه اروپایی، **کتاب اروپا (۲)**. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.
- (۱۳۸۳). بررسی همکاری‌های اقتصادی- تجاری ایران و اتحادیه اروپا در دو دهه اخیر، **کتاب اروپا (۳)**. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.
- جعفری‌ولدانی، اصغر (۱۳۸۲). ایران و اروپا: از گفت‌وگوی انتقادی تا گفت‌وگوی مشروط، **کتاب اروپا (۲)**، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹). **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف**. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- شیخ عطار، علیرضا (۱۳۸۵). «همراهی دیپلماسی و اقتصاد: جایگاه دیپلماسی اقتصادی در همکاری‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، **همشهری دیپلماتیک**، سال اول، شماره ۳، خرداد.
- شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۸۴). تأملی در سیاست نگاه به شرق، **گزارش راهبردی**. تهران: گروه مطالعات استراتژیک مرکز تحقیقات استراتژیک.
- فلاحی، علی (۱۳۸۲). توافقنامه تجارت و همکاری ایران و اتحادیه اروپا، **کتاب اروپا (۲)**. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.
- کولایی، الهه (۱۳۸۳). چشم‌انداز روابط ایران و اتحادیه اروپا در چارچوب تحولات جهانی، **کتاب اروپا (۳)**. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.

محمدی، منوچهر (۱۳۷۳). **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**. نشر دادگستر.

----- (۱۳۸۲). **استراتژی نظامی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر**. تهران: انتشارات سروش و بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب‌شناسی.

متقی، ابراهیم (۱۳۸۶). «کنسرت آسیایی: گزینه‌های موازنه امنیتی در قاره کهن»، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره ۱۶، مرداد.

ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۵). «همکاری شرقی: جایگاه متفات کشورهای شرق و غرب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، **همشهری دیپلماتیک**، سال اول، شماره ۳، خرداد.

وعیدی، جواد (۱۳۸۲). «هدف سخت»، **همشهری دیپلماتیک**، شماره ۳، آذر.

هادیان، حمید (۱۳۸۲). «تصویر قدرت منطقه‌ای ایران و جمهوری‌خواهان آمریکایی»، **همشهری دیپلماتیک**، شماره ۳، آذر.

(ب) منابع انگلیسی

- Huntington, Samuel P. (۱۹۹۳). "The Clash of Civilizations"; **Foreign Affairs**, Vol. ۷۲ (۳): ۲۲-۴۹.
- Mottaki, Manocher, (۲۰۰۹). "Iran's Foreign's Policy Under President Ahmadi nejad" **Discourse: An Iranian Quarterly**, Winter .
- Yunqun, Shao. (۲۰۰۶). The Shanghai Cooperation Organization (SCO) and the Development of Sino- U.S Relation; **Position Paper at the SIIS-Brookings Conference on Regionalism in Asia**: Shagha.

